



## فرهنگ اقتصاد را شکل می دهد

دکتر حسین کچوئیان عضو هیات علمی جامعه شناسی دانشگاه تهران در رشته جامعه شناسی است و در حال حاضر عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی می باشد.

همان طور که مستحضر هستید تأثیراتی که فرهنگ و اقتصاد برهم دارند امری کاملاً واضح و پذیرفته است. در مورد تأثیرات فرهنگ بر اقتصاد می بینیم جوامعی که پیشینه فرهنگی خاصی داشته اند در مسائل اقتصادی نیز به نوعی موفق تر بوده اند. از سوی دیگر در مورد تأثیرات اقتصاد بر فرهنگ معضلاتی مثل فقر، بی خانمانی و مسائل دیگر در سالهای اخیر که بحث جهانی شدن اقتصاد مطرح است ما این تأثیرات را خیلی واضح تر و برجسته تر می بینیم. در مورد تأثیرات فرهنگ و اقتصاد بر یکدیگر، جناب عالی کدام یک از این مسائل را به عنوان ریشه اصلی مسائل کشور می دانید و برای رسیدن به یک توسعه پایدار، کدام یک از اینها در اولویت قرار دارد؟

بحث رابطه متقابل اقتصاد و فرهنگ قبل از بحث جهانی شدن مطرح شده و کسی که به این بحث دامن زد مارکس بود. یعنی در قرن نوزدهم نزاعی بین جریان های مختلف از جمله سوسیالیست ها، چپ گراها، سوسیالیست های مسیحی و لیبرالیست ها در گرفت که برای اولین بار زمینه بحث رابطه اقتصاد، جامعه، سیاست و فرهنگ پیدا شد. در آن فضاها دیدگاه های مختلفی در میان جریان های ناقد لیبرالیسم و سرمایه داری وجود داشت که مارکس آنها را به اتهام تخیلی بودن رد می کرد. دیدگاه و نوع

تلقی آنها از مشکلات سرمایه گذاری و راه‌حل‌هایی که برای سرمایه‌گذاری ارائه می‌دادند به نحوی بود که می‌توانیم بگوییم که به اولویت فرهنگ تأکید داشتند. مارکس در مقابل می‌گفت که اقتصاد تقدم دارد. در همین فضا بود که وبر آمد و کار معروفش، سرمایه داری و اخلاق پروتستانی را ارائه داد که در رابطه با اقتصاد و فرهنگ بود. وبر اصولاً علاقه مند به پیامد های ادیان و یا آثار ادیان بر رفتار های اقتصادی بود و مشخصاً اخلاقیات ادیان و اثر آن را در کانون بحث‌های جامعه‌شناسی مربوط به دینش قرارداد و در این مقطع برای اولین بار بحث اقتصاد و فرهنگ مطرح شد. البته قبل از آن بحث های اقتصادی کلاسیک لیبرالیسم را شاید بتوانیم به این قضیه ربط دهیم که آنجا هم بحث رابطه اقتصاد و فرهنگ مطرح شده بوده است. یکی در همین موضوع این منازعه خیلی مشخص بحث شده است و یک جای دیگر در مباحث مربوط به توسعه بود یعنی از دهه ۴۰ تا ۵۰ میلادی که برنامه های توسعه خاص جهان سوم شکل گرفت. در دهه ۵۰ تا ۶۰ میلادی، بعد از شکست برنامه های توسعه مسائل مختلفی مطرح شد. یکی از آن مسائل و مباحث، مباحثه اقتصاد و فرهنگ بود. در این ۲۰۰ سال مسیر رابطه اقتصاد و فرهنگ دائماً به سمت توجه بیشتر به فرهنگ و اینکه فرهنگ چه مقدار بر انسان اثر دارد، بوده است. یعنی در قرن ۱۸ میلادی که به شکل گیری اقتصاد منجر شد، بحث پایه ای در همین باره بود. البته همیشه این موضوع، مورد بحث بود ولی به چند جهت، از جمله شکل گیری جامعه‌شناسی و غلبه فکر مارکسیستی، غفلت وجود داشت. تا این که توجه به فرهنگ بیشتر

شد. در این دوره های اخیر د چرخشی به اسم چرخش فرهنگی در علوم اجتماعی بودیم که دیگر تقریباً دراینکه فرهنگ مبنا است، بحث و نزاع نیست. به طور کلی صرف نظر از این مباحثات نظری، شما نمی‌توانید در تاریخ این معنا را ببینید که اقتصاد عنصر تعیین کننده است. همیشه هر چه اتفاق افتاده با یک تحول فرهنگی همراه بوده است یعنی اگر شما تاریخ تمدن های بزرگ را نگاه کنید می‌بینید یک دین و پیامبری آمده و یک تحول فرهنگی اتفاق افتاده است و در تبع آن رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی حاصل شده است. در این نوع تحولات اقتصادی که حالا نام آن را می‌گذارند توسعه، جهان‌بینی جدید، فرهنگ‌های رفتاری جدید و اخلاقیات تازه شکل می‌گیرد. اما بحث از رابطه اقتصاد و فرهنگ جهت فرهنگی خاص پیدا کرد که در آن اقتصاد و آن هم شکل خاص اقتصاد سرمایه داری و لیبرالی در کانون قرار گرفته است. همان طور که در سؤال هم مطرح کردید در این مباحث مربوط به تجدید به خصوص بعد از شکل گیری بحث‌های توسعه، عمده مسئله در رابطه با فرهنگ این است که عوامل مستعد و یا مانع این شکل از رفتار اقتصادی چیست؟ این وارونه دیدن قضیه است. در واقع یک نوع فرهنگ را در مقابل یک نوع فرهنگ دیگر قراردادن است. چون در اقتصاد سرمایه داری که همه به دنبال توسعه هستند یک نوع فرهنگ و یک نوع رفتار اقتصادی خاص حاکم است. رفتار اقتصادی خاصی را می‌آورند در مقابل فرهنگ های دیگر قرار می‌دهند و بعد بحث مانعیت فرهنگ های دیگر را مطرح می‌کنند. به طور مشخص برای اینکه شکل غلط مسئله مشخص شود مثالی می‌زنم؛ وقتی بحث های توسعه در دهه ۵۰

- همان طور که فرمودید فرهنگ، اقتصاد خاص خودش را به همراه می‌آورد. در مورد جامعه اسلامی و ایرانی ما چطور؟ آیا فرهنگ بر اقتصاد تأثیر داشته است یا اقتصاد ما بدون توجه به فرهنگ ما ساخته شده است؟

بحث این است که اقتصاد یک رفتار اقتصادی است و ماشین آلات و پول و ... نیست. مثلاً همین بورس و سرمایه داری را در نظر بگیریم. ما در ایران سرمایه داری نداریم. یعنی مشکل سرمایه داری در ایران این نیست که دولت‌ها نمی‌گذارند بلکه سرمایه‌داران در ایران می‌خواهند ببرند و بخورند و سودهای ۱۰۰٪ و بلکه بالاتر داشته باشند و دولت همه چیز را در اختیار آنها قرار بدهد و هیچ هزینه یا خطری را متناسب تحمل نکنند اما این که در معنای حداقل غربی آن سرمایه داری نیست. سرمایه داری یک رفتار است و مثال آن که در حرف های وبر آمده است با یک اخلاقیاتی مرتبط است. اصلاً این طور نیست که اقتصاد را اصل بگیریم و دیگری را فرع بگیریم. اصولاً

ساده تر از جواب است. شما راه حل این مسائل را در چه و از کجا می دانید؟

من گفتم توضیح این است، راه حل آن پیچیده تر از آن است که معمولاً به نظر می رسد گرچه در بحث اصول آن مشخص شده است. جهان انسانی مثل جهان طبیعی، فیزیکی و یا جسمی نیست شما در خیابان اگر درخت بکارید ولی خاکش مناسب نباشد درخت میوه نمی دهد و خشک می شود و شما مایوس می شوید ولی در جهان انسانی شما می توانید سازمان بروکراتیک عظیمی درست کنید به نام وزارتخانه که در واقع وزارتخانه نیست. ما که وزارتخانه نداشتیم این وزارتخانه ها، وزارتخانه نیست فقط ظاهر ساختمان یا عنوان آن وزارتخانه است وزارتخانه به قواعد و هنجارهای نهادینه شدن کار مربوط است. وقتی وزارتخانه هیچ کدام از این قواعد را ندارد، وزارتخانه نیست. در این کشور وزارتخانه تصویب شده ولی در حقیقت یک ساختمان با بعضی آیین نامه ها ساخته شده و چند آدم در آن هستند، ما با چنین وضعیتی مواجه هستیم. شما با کشوری مواجه هستید که در آن گمرکات ساخته اند، وزارت اقتصاد ساخته اند، بنگاه های مقاطعه کار ساخته اند، سازمان ها اقتصادی ساخته اند و همه صبح تا شب کاری کنند ولی هر قدر تلاش می کنیم درست کنیم، آنچنان که باید و شاید توفیق نداریم. در اوایل انقلاب نیروهای خوبی وارد سیستم بروکراتیک ما شد ولی بعد از یک دهه همان آدم هاشبیه دیگران شدند یعنی سیستم مخربی وجود دارد که ما نمی دانیم آن را چکار کنیم و باید متناسب با فرهنگ این سیستم ها خودتان را بسازید. اگر با من بود می گفتم به صورت

بند، پارتنری بازی در نظام و جامعه شکل گسترده مده می کنیم چون همانطور که گفتیم اینها روی هوا و فاقد فرهنگ لازم و مناسب هستند. ما فرهنگ مان نهادهای مناسب خودش را ساخته است. نهاد هایی که ساخته نهاد نیستند، سازمان هستند چون نهاد در معنای دقیقش بستگی به فرهنگ دارد.

این سازمان ها هم ربط مشخص با فرهنگ ندارند. البته مسیر خوب است یعنی ما می بینیم در سیستم کم کم کار می شود ولی مشکلات همچنان وجود دارد که نشان دهنده این است که این چفت و بست ها را خوب انجام ن داده ایم.

همیشه هر چه اتفاق افتاده  
با یک تحول فرهنگی  
همراه بوده است یعنی  
اگر شما تاریخ تمدن های  
بزرگ را نگاه کنید می بینید  
یک دین و پیامبری آمده و  
یک تحول فرهنگی اتفاق  
افتاده است و در تبع آن  
رشد و توسعه اقتصادی و  
اجتماعی حاصل شده است

- به مشکلات متعددی اشاره فرمودید. شما این مشکلات را ناشی از معضلات فرهنگی می بینید و یا اقتصاد ما نتوانسته آن طور که درست و لازم است، شکل بگیرد؟ همیشه طرح مساله

اقتصاد خودش یک رفتار است و این رفتار در هیچ جای دیگر به جز در حوزه فرهنگ تعریف نمی شود. تمام این بنیان های جدید در ایران و جامعه ما در این ۲۰ سال اخیر توسط غربی ها بنا نهاده شده است و دلیل اینکه تا الان هم ناموفق بوده این است که این ساختار ها روی هوا است، بروکراسی آن روی هوا است بدون بنیادهای فرهنگی - هنجاری آن، کارمند آن برای خودش حق مطلق قائل است. رابطه کارمند در بروکراسی غربی، یک تعریف مشخص دارد. همه نهادهای ما یک صورتی از بروکراسی است که به شکل خیلی الزامی و با الزامات و فشار های خیلی ملموس و با یک ترتیب های خاص نگاه داشته شده بدون اینکه هیچ نسبتی با بنیان های فرهنگی ما داشته باشد. بله ما بعد از انقلاب اسلامی تلاش کردیم نهاد های مناسب ایجاد کنیم ولی آن را ادامه ندادیم. مثلاً جهاد درست کردیم و آن را در کشاورزی ادغام کردیم، کمیته درست کردیم و ادغام کردیم؛ در حوزه اقتصاد همه این نهادها را غربی ها از طریق دیکتاتوری پهلوی به الزام و اجبار ایجاد کردند و به همین دلیل تا زمان انقلاب کارکرد های محدودی داشته، بعد هم ضد کارکرده شده است، نیروی انتظامی قرار نیست سر کوبگر یک جامعه باشد یا ارتش چنین کاری کند و یا بروکراسی قرار نیست برای مردم و کار مردم مانعیت ایجاد کند اما دیدیم که در زمان پهلوی چنین می کردند بعد از انقلاب اسلامی تحولات فوق العاده ای انجام گرفته است اما چون این تحولات بنیان های فرهنگی و نظری آن به طور اساسی مورد بحث و تحول قرار نگرفته است. ما هنوز مسائلی از قبیل بی قانونی، فساد، رشوه، زد و

چه برسد به بحثهایی که خیلی مبهم است. مثلاً در بحث بانکداری اسلامی، تلاش هایی کرده ایم ولی آنقدر مشکلات جهان موجود ما را به هم پیچانده است که دیگر نمی توانیم شکل های درست رفتاری و مطابق با فرهنگ را پیدا کنیم و یا تربیت و یا تشویق کنیم و یا فرضا مجاری درآمدی و هزینه ای سیستم اقتصاد اسلامی نامعلوم است. در زمان حضرت امام (ره) این بحث ها مطرح بود و یک جواب های متناسب با زمان به آن

لوتی گری می داند و این آدم معتاد اگر یک زن شوهر دار دید دنبالش نمی رود. ولی در کافی شاپ این حرف ها نیست. ما یک سیستم های سنتی داشتیم که رژیم پهلوی در دو مرحله آنها را خرد کرد: یکی زمان رضاخان و یکی در زمان انقلاب سفید، کل این ساختارها به هم ریخت احساس کلی من این است که در کشور یک ترکیب برنامه عجیب و غریبی به وجود آمده است که واقعاً نمی دانم به کجای می رود.

### اقتصاد و توسعه با فرهنگ رابطه دارد اما نکته اصلی این است که هر اقتصادی از دل یک فرهنگی شکل می گیرد

داده شد. ولی واقعاً تا وقتی با سیستم اسلامی تطبیق ندادید و تا وقتی سیستم ربا را از بین نبرده اید، تا وقتی بحث انفال را به معنای اساسی درست نکرده اید. تا وقتی که تکلیف موضوع ثروت های نادرست را در این سیستم مشخص نکرده اید. شما اقتصاد اسلامی ندارید. تازه این ها در سطح ساختاری است نه در سطح رفتار مردم در بازار. برای اصلاح و یا دینی شدن یک جایی باید جلوی آن گرفته شود آن هم به صورت ساختاری و نه زدوبندی، نابرابری هایی که در اقتصاد می بینیم معلول چیست؟ معلول این است که یک عده در اقتصاد این کشور می برند و یک عده ای نمی برند و بلکه خیلی از چیزها را از دست می دهند.

- بعضی معتقدند که اقتصاد ما حاصل یک الگوی بیرونی و به نوعی التقاطی است و برای خودمان نیست فقط دین برای توجیه مشروعیت و مقبولیت آن به کار می رود نظر حضرت عالی چیست؟  
- نه! کسی دین را به کار نمی برد. همه هم می دانند که الان خیلی امور هیچ ربطی به دین ندارد. در اقتصاد ما، ما بخش های خیلی کمی داریم که دین را اعمال کرده باشیم. مثلاً بحث انفال، حریم های رودخانه و دریا، ما چیزهای به این سادگی را اجرا نکردیم. مثلاً همین کاری که این اواخر آقای احمدی نژاد انجام دادند مطابق قضیه انفال بود یعنی دسترسی عموم به رودخانه ها و غیره. ما در این بحث ها خیلی خوب عمل نکردیم

نمونه ای و کوچک، جای اینکه جهاد را برداریم و خراب کنیم، آن را کم کم توسعه بدهیم اما ما برعکس تحمل کردیم. وقتی می دیدند مشکلات فنی و تکنیکی وجود دارد سازمان های جدید و قدیم را سریع به هم وصل و ادغام می کردند و این دو با هم نمی توانست یک ترکیب خوبی را بسازد. در ارتش هم همین اتفاق افتاد که انشاء الله آنجا چیز خوبی شده باشد چون ما درون ارتش را خیلی نمی بینیم. مشکل از دو طرف است. سیستم مبتنی بر دین و سیستم بروکراتیک درست شده است. این سیستم دینی خودش را سخت به سطح تکنیک فنی لازم می کشد، سازمان جدید هم که سیستم تکنیک فنی لازم دارد پیوندش با فرهنگ و با جامعه خوب نیست. مثل همین هم در حوزه اقتصاد است ما در حوزه اقتصاد چیزی داشتیم به اسم بازار، الان ببینید در بازار تهران چه کسانی هستند. دیگر آن بازاری قبلی نیست و هیچ اعتقادی هم ندارد. و به یک معنا گرگ هستند یعنی هیچ چیز جز پول رانمی فهمند. آن بازاری قبلی خیلی چیزها را می فهمید. شما آن را تخریب کردید. صندوقهای قرض الحسنه را تخریب و یک سری افراد تاجر مسلک جدید و مدرن آمدند و این صندوقهای قرض الحسنه را تبدیل کردند به یک بانک. شما به جای اینکه نهادهای قبلی خود را سازمان بدهید و متناسب کنید و آن را ارتقاء بدهید، دشمن آنها شده اید، مثلاً الان نیروی انتظامی با این قهوه خانه ها چکار می کند؟ می گوید بیایند و کافی شاپ بشوند. قهوه خانه چرا بد است. برای اینکه در آن معتاد و آدم فاسد است خوب کافی شاپ چطور؟ کافی شاپ هزار بار بدتر از قهوه خانه است. باز اگر کسی می رود قهوه خانه یک

بایستی ساختارهای سنتی رادرجت ادغام زندگی موجود توسعه دهیم نه آنکه آنها را تخریب کنیم و سازمانهای جدید بسازیم. ما بایستی شکلهای زندگی دینی را از مناطق اصلی آن توسعه دهیم. بخش دیگری به اجتماعات دین مربوط است که در دنباله میگویم اما مسئله این است که اصولاً بعضی چیزها هستند که وجود دارند ولی ممکن است شما به یک شکل های خاصی به آن نزدیک شوید که نه تنها نتیجه و اثر خودش را ندارد بلکه نتیجه های منفی هم از آن می گیرید. من اعتقاد دارم اگر نگوییم



۹۰٪، ۱۰۰٪ منابع اجتماعی در همه جوامع، دین است. اگر دین وجود نداشته باشد سرمایه اجتماعی وجود نخواهد داشت. در تمام دنیا سرمایه اجتماعی در حال فرسایش است جز آنجایی که دین است. تجدید نمی تواند از این چیزها ایجاد کند یعنی نظام مدرن، نمی تواند اجتماع و پیوندهای اجتماعی ایجاد کند. تجدید می تواند پیوندهای صوری و ساختارهای

صوری ایجاد کند ولی در اینها چیزی به نام سرمایه اجتماعی به سختی شکل می گیرد. مثلاً در جامعه دارای سرمایه اجتماعی بالا اگر کسی بیفتد، مردم جمع می شوند تا کمک کنند یا در جشن عاطفه ها، نگاه کنید چه مقدار کمک های مردمی وجود دارد. تازه توجه کنید این کمک ها را مردم عادی می دهند. بخش های پولدار جامعه نمی دهد. آن بخش که بیشترین منافع را می برد رأی نمی دهد.

اتفاقاً سؤال این است چرا با اینکه سرمایه عظیم اجتماعی را داریم نمی توانیم موفق شویم؟

در ایران برای من خیلی روشن نیست. مثلاً در مورد بازار، در بازار

در تمام دنیا سرمایه اجتماعی در حال فرسایش است جز آنجایی که دین است. تجدید نمی تواند از این چیزها ایجاد کند یعنی نظام مدرن، نمی تواند اجتماع و پیوندهای اجتماعی ایجاد کند. تجدید می تواند پیوندهای صوری و ساختارهای صوری ایجاد کند ولی در اینها چیزی به نام سرمایه اجتماعی به سختی شکل می گیرد

سیستم اقتصادی دینی است و همان است که دین می خواهد.

- درباره ساختار اقتصادی کشور تا حدودی بحث شد و ظاهراً شما ناامید از بهبود آن و راه حلی هم ارائه نکردید. در مورد عوامل دیگری به ویژه نقش سرمایه اجتماعی هم اگر امکان دارد بفرمایید؟ چرا ما نتوانسته ایم آن طور که باید و شاید از سرمایه اجتماعی عظیم خود استفاده کنیم؟ راهکارهای استفاده از این سرمایه اجتماعی را در مسیر توسعه و رسیدن به چشم انداز ۲۰ ساله بفرمائید؟

- این ارزیابی شما درست نیست. من احتیاط کردم والا راه حل خود را گفتم.

اینها عناصر اساسی است که باید راجع به آن فکر شود. اما صرف نظر از این الزامات یا اقداماتی که باید انجام داد من فکر می کنم شیوه های زندگی متفاوت تمدنی در قالب برنامه ریزی لزوماً در نمی آید و طول می کشد تا اشکال خاص آن ظاهر شود مثلاً در هر تمدنی، باید آن سیستم تثبیت شود و سپس جهت های ارزشی و اخلاقی آن تمدن یواش یواش این چیزها را درست کند بدون اینکه لزوماً برنامه داشته باشد. ما خیلی گرفتار اوضاع و احوال زمانه هستیم و آنقدر مشکلات وجود دارد که نمی توانیم به طور بنیادین فکر کنیم اما در هر حال الان هیچ کس وجود ندارد که بگوید این سیستم، مثلاً در حوزه اقتصادی

از چراغ قرمز رد شدن یعنی گناه کردن، یعنی ما باید در حوزه اجتماعی دین را توسعه دهیم اما وقتی حضرت امام مثلاً در مورد چراغ قرمز آن مطلب را گفتند این را نمی‌گیرند. چون یکبار گفته شد، کار تئوریک انجام نشد و هنجار سازی های مناسب نشده، به عمل تبدیل نگردید.

در مورد این مسائل فرمودید که به دلیل ارائه ناقص دین و عدم استمرار بوده است. در موارد دیگر که این پتانسیل های بالقوه و بالفعل وجود داشته بخصوص در مورد بازار و مسائل اقتصادی که قبلاً مردم انجام می‌دادند چرا آنها را هم از دست دادیم؟

دلیلش این است که ما گرفتار پیچیدگی های عجیب شده ایم. یک پیچیدگی آن، پیچیدگی بود که غرب همه چیزهای خودش را تحمیل و یا مد کرده است. یک پیچیدگی بعدی، پیچیدگی بعد از انقلاب است. ما از چند جا ضربه خوردیم. غرب وحشی ترین تمدن تاریخ است، نه تنها به خاطر کشتارهایی که کرده بلکه به خاطر این نوع توسعه تمدنی آن و از این حیث با هیچ تمدن دیگری قابل مقایسه نیست. تمام تمدن های دیگر مثل تمدن اسلام وقتی توسعه پیدا می کردند ساختارهای جوامع دیگر را تخریب نمی کردند. یعنی حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و پس از وی می گفتند شما مسلمان شده ای برو در قبیله ات کارت را انجام بده و ساختار قبلیه ها را خراب نمی کردند. و اجازه می داد در طی زمان آدم های متناسب با دین ایجاد شوند. بعد ساختار خودش عوض می شد. غربی ها نیامده اند ما رادعوت به چیزی کنند بلکه ساختارهای ما را داغان کرده اند و یک ساختار عجیب و دیکتاتوری در این

یافته است. تا جایی توسعه یافته و بعد متناسب با جهان موجود توسعه پیدا نکرده است. مردم آنجایی که پای امام حسین می آید حاضرند. ولی مگر همه جا باید امام حسین (ع) بود و شهید شد. همه دین که این نیست. دین در زندگی روزمره است و در صدق و وفا و درستی و راستی. مردم خودشان و خانواده خودشان را می شناسند و می فهمند و آنجاها دیندارانه در رابطه با یکدیگر عمل می کنند و یا خویشان خودشان را ولی در روابط اجتماعی غیر شخصی، اینها حس نمی شود یعنی کار بسط و گسترش فهم دینی و احساس دینی و عقیده دینی خوب انجام گرفته است. تنها چیزی که این اواخر به آن رسیده ام این است. ما بین صفر و صد هستیم. ما بایستی به مردم مثل حضرت امام (ره) بگوییم آقا

### خیلی گرفتار اوضاع و احوال زمانه هستیم و آنقدر مشکلات وجود

دارد که نمی توانیم به طور بنیادین فکر کنیم اما در هر حال الان هیچ کس وجود ندارد که بگوید این سیستم،

مثلاً در حوزه اقتصادی سیستم اقتصادی دینی است و همان است که دین می خواهد

به معنای بازار عام ایران چک کم مورد استفاده قرار می گیرد و نقد معامله می کنند. در آن اعتماد خیلی کم است. یکی از چیزهایی که وقتی شما به آن نزدیک می شوید و می خواهید از آن استفاده کنید می گوید خراب می شود همین اعتماد اجتماعی است. جنگ ما جنگ انسانی بود. ما که با تکنیک پیروز نشدیم. امکان سازمان دهی نیروها و امکان کمک های پشت جبهه همگی متکی به این بود که یک مجموعه هایی از ذخیره خودشان استفاده کردیم تا این جنگ را پیش بردند. این جنگ را سرمایه اجتماعی و سرمایه دین پیش برد. اینجا شما از ذخیره قبلی استفاده کردید اما وقتی می خواهید با نگاه برنامه ریزی به آن نزدیک شوید مشکل پیش می آید. یک نکته کلی وجود دارد که من آن را مشکل اصلی می دانم. جامعه ما بین صفر و صد است. وقتی در یک موقعیت بحرانی است یکباره تظاهرات خیلی عمیق و قوی از دینداری و اعتماد و همراهی و ایثار و فداکاری در آن دیده می شود. یک دوره، دوره انقلاب اسلامی بود. یک دوره، دوره جنگ بود. همین الان در بعضی مواقع حاد و خطیر اینها دیده می شود ولی در زندگی روزمره، فراموش می شود. اینکه فراموش می کند معلول چیست؟ معلول این است که دین در یک جاهایی، مشخصاً در حوزه عمومی، توسعه آن محدود بوده است. دین به مردم گفته نماز بخوانید، انفاق کنید. یک کارهایی گفته انجام بدهید ولی در میان مردم تصور می کنند اگر نماز خواندند، روزه گرفتند و... دیگر مهم نیست که در ترافیک، بازار، اداره و دیگر جاها حق و ناحق کنند، قانون را زیر پا بگذارند و یا کلک بزنند. اینها به این دلیل است که دین مثل یک جنین ناقص، توسعه

انسان نمی‌داند از کجا باید شروع کند. یعنی چه کار باید انجام دهد. هر حرکتی که برای بهتر کردن چیزها انجام می‌گیرد کار را خراب تر می‌کند که دیگر درست نمی‌شود. مثلاً آن وقت که نیروهای انقلاب تبدیل به دو جناح شدند و شروع کردند به دعوا کردن و بخشی از فرآیند نهادینه شدن دین را در کشور تخریب کردند. بعد از ۱۳۶۷ اینطور شدیم. یعنی از همان وقت که این نیروها از هم جدا شدند. دعوای دوم خرداد بر فرآیند مهار کردن این نیروها و به یک مسیر درست هدایت کردن و منظم کردن آن با وضعیت جدید، باز یک ضربه اساسی زد. بعد از آمدن دکتر احمدی‌نژاد باز برای اینکه جامعه نهادینه شود باید یکسری اتفاقات مرجعیتی ارزشی وجود داشته باشد. اجماع بر اصول، ارزشها و باورها خیلی مهم است. وقتی سر این بنیادها با هم دعوا می‌شود هیچ بنیانی شکل نمی‌گیرد. آنچه تحت کنترل و مهار ما است خیلی نیست یعنی در بخش‌های اصلی که پایگاه اصلی فرهنگ و هنجار است ما خیلی دچار آشفتگی هستیم و تنها بخش‌های زمخت جامعه را داریم مثل بروکراسی ولی اینها که کار نمی‌کنند. تا وقتی بنیان فرهنگی نیابند، ظاهراً کار می‌کنند اما در واقع کار زیاد نمی‌کنند و تخریب هم می‌کنند.

امکان دارد فهرست‌وار ریشه این معضلات و راهکارهای حل آن‌ها را بگویید؟

این بحث یک بحث بنیانی است. چه کسی می‌تواند در این کشور اجماع ایجاد کند. یکی از راهکارهای اساسی این است. نزاع بر سر مسائل بنیانی جامعه باید تمام شود. تا وقتی نزاع و گردش بین

نیرومی‌کنند. یکی از دلایل بی‌ثباتی اقتصادی این است. نیرو هیچ نظمی ندارد. در سیاست همه می‌خواهند رهبر و رئیس جمهور بشوند. کسی برایش حدی وجود ندارد. یعنی هیچ کس برای خودش حد تعریف نمی‌کند. آگاهانه آن این است که، که فلانی هم شد، چرا من نشوم، و غیر آگاهانه آن همان وجه‌های ساختاری است که من توضیح دادم. یعنی ساختارهایی که اینها را کنترل و مهار می‌کرده از بین رفته و این نیروهای عجیب از درون انسان‌ها بیرون زده، اینها یک مجموعه آدم‌های جدید ایجاد می‌کند که چون ساختارها و نهادهای متناسب با اینها شکل نگرفته است و اینها نهادینه

### اجماع بر اصول، ارزشها و باورها خیلی مهم است. وقتی سر این بنیادها با هم دعوا می‌شود هیچ بنیانی شکل نمی‌گیرد

نشده‌اند، مشکل ایجاد می‌شود. خوب اینها رفته‌اند در بازار و جاهای دیگر، و همه قبلی‌ها را هم تخریب کرده‌اند. تازه ساختارهای سنتی خیلی قوی بوده‌اند که تا به حال مقاومت کرده‌اند. این رفت و آمدهایی که در صحنه سیاست می‌بینید معلول اینها است. یعنی بخش‌های مختلف جامعه با هم دعوا می‌کنند. یک بخش می‌خواهد ساختارهای مدرن از غرب آمده را مهار کند یک بخش هم می‌خواهد به همان طرف برود، سیستم ما در دو جهت دچار معضلات پیچیده و حاد است و مشکل قضیه این است که

مملکت ایجاد کرده اند. الان به قضایای کنیا و پاکستان نگاه کنید. ظاهراً در آن جاها دموکراسی ایجاد و یا تحمیل شده است اما مگر دموکراسی یعنی این؟ آیا در هر جای دنیا، یک انتخابات انجام می‌شود، صدها انسان باید کشته شوند؟ این دموکراسی است که غربی‌ها برای ما آورده‌اند ساختارهایمان را خراب کرده و ما را درگیر حرف‌های بی‌ربط و نامفهوم که معلوم نیست آخر آن به کجا می‌رسد، کرده‌اند. این یک مقطع، یک مقطع دیگر، مقطع بعد از انقلاب بود. انقلاب‌ها ساختارها را به هم می‌ریزند، نیرو آزاد می‌کنند. قبل از آن شما در جامعه مواردی مثل شهرام جزایری را نمی‌بینید

یا کم می‌بیند ولی بعد از انقلاب شهرام جزایری تنها نمونه شما نیست. جامعه پر از شهرام جزایری شده است. چون نیرو آزاد شده است این خودش فی‌نفسه بد نیست. آدمهایی با ظرفیت‌های بالا، جاه‌طلبی‌های بلند و بزرگ، نیازها، علائق و تمایلات و قوای خیلی فوق‌العاده، شما قضیه این مهاجرت‌های کشور را بد بینید که جوانان این کشور این طرف و آن طرف رفته‌اند. اینها آزاد شدن نیرو است. نیروی آزاد شده خاصیت انقلاب‌ها است. وقتی آن ساختارهای قبلی دچار مسئله می‌شود یکباره احساس زیادی

سکولاریزم و دیانت داریم یعنی هیچ، چه کسی می‌تواند این را حل کند. باید نخبگان این کشور اجماع کنند. من راه حل ندارم چون اصولاً بعضی امور اجتماعی برنامه ریزی بردار نیست و به تحولات تاریخی ارتباط می‌یابد. باید زمان باشد. مرجعیت در این کشور ضربه خورده است. در دیانت کسانی پیدا شده‌اند برای خودشان از دیانت حرف می‌زنند. دیانت راتخریب می‌کنند و از آن برای گسترش شیطان در دنیا استفاده می‌کنند. جامعه شما پر است از اینها، یک کلمه آیه می‌خواند و می‌گوید پول می‌خواهی ثروت می‌خواهی کائنات با تو است نباید احساس گناه داشته باشی. شاید من آدم پیچیده بینی هستم. یک بنیان‌هایی در این جامعه ضربه خورده، چه کسی می‌تواند آنها را استوار کند. این‌ها به زمان احتیاج دارد و به تعامل نیروها در تاریخ مربوط می‌شود و خیلی قابل برنامه ریزی و اداره نیست. در این مملکت باید اجماع بر اصول پیش‌بینی‌پذیر و چارچوب‌ها و ضوابط تعریف شود.

- برای ایجاد فرهنگ در بخش‌های مختلف به ویژه اقتصادی چگونه می‌توانیم؟

فرهنگ؛ حرف و پوستر نیست. تلویزیون یارسانه نیست. مبانی نظری آن هم نیست که من اینجا بحث کنم. مگر با پوستر فرهنگ ساخته می‌شود. مگر با سخنرانی فرهنگ ساخته می‌شود.

اصلاً چرا متخصصین فرهنگی ما در این چند دهه نتوانسته‌اند برنامه‌هایشان را عملی کنند؟

اصلاً هیچ جای دنیا علوم اجتماعی نتوانسته چنین کاری را انجام دهد. هیچ

جای دنیا نتوانسته و نخواهد هم کرد.

- ولی دیم که خیلی از کشورها؛ توسعه فرهنگی داشته‌اند. ما اصلاً به توسعه فرهنگی نرسیده‌ایم. الان مثلاً فرهنگ فیلم‌های آمریکا بی‌هالیوود حتی کنار خیابان هم است، اینها همه نشانه فرهنگی است.

مگر در ایران فیلم کم است. مگر قرار است در دنیا گسترش یابد. شما اول خودت را درست کن و بعد در دنیا گسترش بده.

### مرجعیت در این کشور ضربه خورده است.

در دیانت کسانی پیدا شده‌اند برای خودشان از دیانت حرف می‌زنند.

### دیانت راتخریب

می‌کنند و از آن برای

گسترش شیطان در

دنیا استفاده می‌کنند

- ولی ما فقط تأثیرپذیری داشته‌ایم، یعنی این حوزه سینما مثلاً در عرصه دیگر، آن اخلاق و رفتارهایی که ما کپی می‌کنیم همه هالیوودی است.

نه، آیا مجید مجیدی کپی هالیوودی است؟ خیلی کسان دیگر هم اینطور هستند که نسبت کمی با هالیوودالا ازوجه فنی دارند. وضعیت فرهنگی آمریکا، محصول زندگی اش است؛ نه توسعه فرهنگ. باید زندگی اساس پیدا کند و آن توسعه را

خواهد داد. برنامه نیست. ما و شما هم زندگی می‌کنیم و در جریان زندگی‌مان اشکال زندگی خودمان را بسط و گسترش می‌دهیم. با بی‌سیم و تلفن و تلگراف و... توسعه فرهنگی در حوزه فرهنگ قابلیت‌های کار محدود است. الان مقدمات آن نیست که من به شما بگویم آن مقداری که در این مملکت دیانت شکل گرفت همان سه سال اولیه انقلاب بود. هر چه شکل گرفت همان جا شکل گرفت، بقیه آن داریم روی آن کار می‌کنیم. و هر قدر آن آسیب می‌بیند مشکلات بیشتر شده یا باقی می‌ماند. اگر منظور شما توسعه‌های اینطوری است، مگر در سینما شما وضع بدی دارید؟ مقایسه کنید سینما را با سینمای قبل از انقلاب. بهترین فیلم‌های آن موقع را مقایسه کنید با بدترین‌های حالا. الان تکنیک سینمای ایران، محتوای سینمای ایران، بازیگری سینمای ایران مگر کم است؟ اگر منظور شما از توسعه این است، ما اینها را توسعه فرهنگی نمی‌گوییم. عمده مشکل ما در جامعه‌مان رشوه، بی‌اعتمادی، غیرقانون‌مداری، دورزدن قانون، حرام گفتن، اعتماد نداشتن، آن هم در حوزه‌هایی که است حوزه‌های اصلی زندگی است. نه فقط در خانواده، آنها را هم مشکل داریم. بی‌اعتمادی‌ها و...

- یعنی هیچ کاری نمی‌توان کرد و باید منتظر بود تا یک جهشی مثل انقلاب رخ بدهد؟

من می‌گویم خیلی امور برنامه‌بردار نیست. به جریان‌های پیچیده‌ای ربط می‌یابد که خیلی تحت مهار نیست یا نمی‌شود تحت مهار قرار گیرد. مواردی هم که می‌توان یا باید کاری کرد، خیلی زمان‌بر است. ■